

به کودکان تان عشق بورید!

• سوسن بهار •

آسترید لیندگرن بی‌شک یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان جهان معاصر است. ویژگی او اما نه در «بزرگی‌اش» که در «کوچکی» او است. آسترید فقط قصه‌نویس کودکان نبود. او به راستی خودش یک کودک بود. با همه‌ی لطف و صفای کودکی، با همه‌ی صلح دوستی پاک و کودکانه، با همه‌ی شیطانی و شیطنت کودکانه و دست آخر با همه‌ی مبارزه‌جویی کودکانه علیه بزرگسالاری که بزرگ‌تری است که منطق کودکانه و ساده‌ی قهرمانان قصه‌های او در مورد عملکردهای کودکان را، که در ادبیات بزرگ‌ترها «خرابکاری» خوانده می‌شود، بشنود و دچار عذاب وجدان در مورد برخوردهای خویش به این منطق نگردد. نوشته‌های او چنان یگانگی و پیوستگی با فرهنگ کودکانه دارند و چنان از دریچه‌ی چشم کودک به دنیا می‌نگرند که اگر گفته شود که آدمی را محسوس می‌کنند سخن ناب‌جایی گفته نشده. در مصاحبه‌ای که هم‌زمان با ۹۰ سالگی تولدش با او شده بود در این باره می‌گوید: اگر امروز به گذشته‌ها و به طرز برخورد بزرگ‌ترها نگاه کنیم، می‌بینیم چه ظلم‌هایی که در حق بچه‌ها نشده است! در تمامی دوره‌ها تا آن‌جا که به کودک بر می‌گردد، آموزش با آزار فیزیکی و روانی همراه بوده است. (امری که متأسفانه هنوز هم در سطح دنیا وجود دارد). چند بچه را

می‌شناسید که اولین درس‌شان را توأم با تهدید و آزار فرا بگرفته باشند، آن‌هم از کسانی که به آن‌ها عشق می‌ورزند. از پدر و مادر و آموزگار، سینه به سینه، نسل به نسل، آزار کودکان به معنی تربیت‌شان آن‌هم از سر دلسوزی ادامه یافته است. تأیید و عمل شده است. در انجیل آمده است: «اگر کودکان تان را کتک نزنید، زندگی آن‌ها را از بین برده‌اید.» کتک، این چیزی است که پدران و مادران بی‌شماری از زمان نوشته شدن انجیل تا کنون به آن اعتقاد داشته‌اند و عمل نموده‌اند. البته گاهی هم با زرنگی جای تنبیه و شکنجه را با عشق عوض کرده‌اند. به آسترید از زاویه‌ی تربیتی و به اعتقادش در آزاد گذاشتن کودک انتقاد کرده‌اند. در این مورد می‌گوید: «اگر جوانان امروزی احترام کم‌تری به مردم نشان می‌دهند، گناهِش را به گردن تربیت آزاد نگذارید، آزاد گذاشتن کودک ثبات را از بین نمی‌برد. این نوع تربیت حتا بخشندگی کودک و یا رعایت بزرگ‌ترها را از او نمی‌گیرد. از همه مهم‌تر باعث احترام و رعایت متقابل والدین



نسبت به فرزندان هم می‌شود. احترام به کودک، این چیزی است که من آرزو می‌کنم در سطح وسیع‌تری بین بزرگ‌ترها رواج پیدا کند. با آن‌ها همان‌طور برخورد کنید که موظفید با هم‌نوعان بزرگسال تان برخورد کنید. به کودکان عشق بدهید، عشق و باز هم عشق بیش‌تر. در این صورت احترام خود به خود به دنبالش خواهد آمد.

بیا این سنگ را بگیر و به من بزن!
آسترید به خبرنگاری که در این مورد با او مصاحبه کرده بود، می‌گوید: «می‌خواهم برای آن‌ها که خانم پیری برایم تعریف کرده برای تان بازگو کنم. زمانی که او جوان بوده و در آن زمان هنوز آدم‌ها فکر می‌کردند که می‌توانند کودکان را کتک بزنند، پسر کوچکش کار خلافی کرده بود و او پیش خود فکر می‌کند که پسرش باید اولین «نان برنجی»‌اش را دریافت دارد. (منظور نخود سیاه است). به این سنی که او را پی امری محال بفرستد. به پسرش می‌گوید برو یک شاخه برنج برای من بیاور.

پسر کوچک مدتی طولانی غیبت می‌زند. دست آخر گریه‌کنان به خانه بر می‌گردد و می‌گوید: من برنج پیدا نکردم، ولی بیا این سنگ را بگیر و به کله‌ام بزن و قلوه سنگی را به طرف مادرش دراز می‌کند. آن وقت مادر هم شروع به گریه می‌کند. چرا که به‌طور ناگهانی همه چیز را از چشم بچه نگاه می‌کند. بچه باید فکر کرده باشد که: مادرم می‌خواسته مرا اذیت کند، در این صورت می‌تواند با این سنگ مرا بزند. مادر دستانش را دور پسرش حلقه می‌کند و قلوه سنگ را بر روی رف آشپزخانه می‌گذارد. جایی که برای همیشه و به‌عنوان نشانه «تعدی هرگز» بر جای می‌ماند.

«عمه قصه» عاشق انسانیت است!

ویژه‌نامه‌ی روزنامه سوئدی «آفتون بلادت» به مناسبت تولد وی چنین می‌نویسد: «نمی‌توان از آسترید نوشت و از تعهد و علاقه‌ای که به مسایل مربوط به پناهندگان و مهاجران، صلح، کودک و محیط زیست دارد، اسم نبرد» آسترید از جنگ و دشمنی و آدم‌کشی متفرو عاشق انسانیت و دوستی است. در دهه‌ی ۶۰ آمریکا را با آلمان نازیست مقایسه کرد و به طعنه گفت: «می‌خواهند ویتنامی‌ها را از دست خودشان (خود مردم ویتنام) با زور اسخه نجات دهند!» از او پرسیده‌اند دلت می‌خواهد چکار می‌کردی؟ جواب داد، دلم می‌خواهد یک فعال کارگری در دوران رونق جنبش کارگری و سوسیالیسم باشم.

در برابر این سؤال خبرنگار روزنامه اکسپرسن، که: یک سوئد دگرگون شده چگونه باید باشد؟ می‌گوید: «باید کسی باشد که به‌توان با او حرف زد. من می‌توانم به خیابان بروم، مستقیم در چشم یک انسان خیره شوم و فکر کنم، وضعیت چطوری می‌گذرد؟ چیزی را که می‌خواستی به دست آورده‌ای طفلک بیچاره؟ نمی‌توان از این دغدغه و سؤال مداوم فرار کرد، وقتی که آدم می‌داند، وضع «انسان» چگونه است. آیا واقعاً هدف و منظور زندگی این است؟ قرار است که اوضاع این‌طور باشد؟

به کهنسالانی که در پارک «واسا» قدم می‌زنند، از پنجره‌اش می‌نگرد و می‌گوید: من به این فکر می‌کنم، که این‌ها چگونه به خانه می‌روند؟ و وقتی که به خانه رسیدند با چه رویه‌رو هستند؟ باید در هر گوشه‌ای از خیابان یک «کوراتور» (مشاور و مددکار اجتماعی که مسئول رسیدگی به وضعیت زندگی اقتصادی و اجتماعی سالمندان، بیماران و نقص عضو داران است) باشد تا آدم‌ها بتوانند به نزدش بروند و با او حرف بزنند. گوش‌های زیادی برای شنیدن آه‌های گره

چهارپایان، وجود ندارد. اما این را ننویس، بد است!»

در حال قدم زدن به جوان نژادپرستی بر می‌خورد که موهایش را تراشیده، به نزد او می‌رود. کتس سارافونی شلوارش که زیر آن پیراهن پوشیده، می‌گیرد به او زل می‌زند و می‌گوید: این کارها به تو نیامده، مهربان‌تر از آن به‌نظر می‌رسی که خون‌آشام باشی. برو مثل آدم لباس بپوش. عکاس «اکسپرسن» که در محل حاضر بوده از این جریان عکس می‌گیرد. نیکلاس جوان که الآن از «سکین هدها» بریده است و به جنبش ضدکاپیتالیستی پیوسته می‌گوید: ملاقات با او بود که مرا به خود آورد، روز بعد از این که عکس ما را در روزنامه چاپ کردند، شب به کافه‌ای رفته بودم، همه باهم تا مرا دیدند فریاد کشیدند: «آسترید»، «آسترید»، تا مدت‌ها مردم مرا «آسترید» خطاب می‌کردند.

عمه و کتاب قصه‌هایش

اولین کتابش را آسترید لینگرن در سن سی و هشت سالگی نوشت و او ادبیات نوینی را پایه‌گذاری کرد. در کشورهای دیگر، کتاب‌های کودکان اغلب درباره‌ی حیوانات بود، قصه خرگوش‌های کوچولو، موش‌های کوچک، خرس و خر و ... ادبیات کودک در کشورهای انگلیس و فرانسه تقریباً خالی از کودک است. در ادبیات کودک این دو کشور فقط دنیای کوچک حیوانات وجود دارد که در آن حیوان حتماً خطرناک‌تر، با مزه می‌شود.

اما آسترید با شهامت و جسارت خود، نوآوری‌هایی را در این عرصه به وجود آورد. او درباره بچه‌های واقعی نوشت. بچه‌های شاد، بچه‌های غمگین، بچه‌های بانمک و شیرین‌کار، بچه‌های «خرابکار» و بچه‌های زاینده‌ی ذهن و خیال، که بزرگ‌ترها را در یک موقعیت کم‌دی قرار می‌دادند. اما و این برای او مهم است: او هرگز کودکان و بزرگسالان را در مقابل یک‌دیگر قرار نداده است. هرگز کودکان را علیه بزرگ‌ترها تحریک نکرده است. بلکه رابطه بین آنان را طوری به تصویر کشانده است که کودکان و بزرگسالان اگر باهم یک‌دل و یک‌زبان و دوست باشند، بهترین لحظه‌ها را خواهند داشت.

ادبیات کودک سوئد، با آسترید لینگرن مثل یک دشت پر گل و گیاه و سبزه بهاره چترش را بر سر ادبیات کودک در جهان کشیده و بدون اغراق و رقیب، قابل توجه‌ترین نوع ادبیات کودک در جهان گشته است. این ادبیات درباره‌ی و برای کودک است. کودکان واقعی که با بر این جهان دارند و نه حیواناتی در دور دست‌ها! درباره‌ی محبوبیت آسترید باید گفت: در

مجموع ۱۳۰ میلیون نسخه از کتاب‌های آسترید در سراسر جهان به فروش رفته است و به نود زبان ترجمه شده است.

در کشور هشت میلیونی سوئد، فقط هفت میلیون کتاب «پی پی جوراب بلند» تاکنون به فروش رسیده است. در آلمان نود مدرسه به اسم او نامگذاری شده است. در روسیه ۵۰ میلیون نسخه از کتابهایش به فروش رفته‌اند. از سال ۱۹۴۵ که اولین کتاب «پی پی» منتشر شد تا کتاب مصور «امیل» در سپتامبر ۱۹۹۷، آسترید ۸۴ کتاب، تقریباً ۳۰ سناریوی فیلم، مجموعه‌ای از نمایش، تئاتر و چند کتاب برای بزرگ‌ترها نوشته است. از مشهورترین کتاب‌های او، غیر از «پی پی» و «امیل»، می‌شود به: «برادران شیردل»، «آخرین کتاب او که در سال ۱۹۸۱ نوشته شده»، «کارلسون روی سقف»، «رونیا دختر راهزن»، «راسموس»، «لوتای خیابان دعوا کارها»، «کودکان دهکده شلوغ»، «شورون»، «کاله بلوم کویت»، «مادیکن»، «میو میوی من» و «بچه‌های خیابان دعوا کارها» اشاره کرد. امیل وقتی با دوستش - که بزرگ‌تری است که بچه‌ها را می‌فهمد - در آب سیاه و کل الود دریاچه‌ی «کنهولت» شنا می‌کنند، می‌گوید: «من و تو آلفرد» و آلفرد جواب می‌دهد: «من و تو امیل». و این جاست که آسترید پیام انقلابی عشق به کودک را فرموله می‌کند: «آدم باید از بچه خوشش بیاید. در درون جثه‌ی کوچک آنان دنیای نهفته است. قبل از این که عضو شهرداری و یا هر اداره دیگری بشوند، چند سالی آدم وقت دارد که از آن‌ها انسان خوبی در بیاورد».

وقتی راسموس از یتیم‌خانه‌ی بی‌روح، بدون فانتزی، انباشته از تبعیض و قوانین سخت و اجباری فرار می‌کند و با اوسکر به هوا می‌رود، ناگهان دنیایی به‌روی او باز می‌شود، پر از عطر و بو، پر از عشق و ماجرا.

پی پی از قبل به این دنیا قدم گذاشته. او بر سرزمین و املاکش فرمانروایی می‌کند. هنگامی که قدرت‌های بالا در جنگل راهزن نمی‌توانند با هم کنار بیایند «رونیا» دختر راهزن و شجاع که طرفدار مظلومان است، کنترل را در دستش می‌گیرد و برادران شیردل برای رسیدن به آزادی می‌میرند. کافی است که برادر کوچک‌تر از پنجره به خیابان چشم بدوزد تا همه چیز ممکن شود.

برادران شیردل را آسترید برای کودکانی که بیماری غیرقابل علاج دارند و می‌دانند که می‌میرند، نوشته است. این کتاب که در تمام بیمارستان‌های سوئد موجود است، با تصاویر زیبایی که از زندگی پس از مرگ و عشق و دوستی و بودن ابدی با یک‌دیگر ساخته است،

بدون آن که قصد گول زدن و یا متوهم ساختن کودک را داشته باشد، باعث تسلی و امیدواری بسیاری از این کودکان است.

به او انتقاد کرده‌اند که «پی پی جوراب بلند» به شدت غیرواقعی است. و پرسیده‌اند: مگر می‌شود دختری کوچک، اسبی به آن بزرگی را بلند کند. بهتر نبود که اسب را کوچک‌تر مجسم می‌کردی؟ و او جواب داده: اگر شما دختری کوچک که اسب کوچکی را بالای سرش بلند می‌کند پیدا کردید، من هم اسب پی پی را کوچک می‌کنم.

آسترید جوایز بی‌شمار ادبی دریافت کرده است. اما برای نویسندگانی این چنین محبوب و مدرن، مهم‌ترین جایزه، تأیید و احترامی است که روزانه از جامعه می‌گیرد و تأثیری که بر رشد و گسترش فرهنگ مدرن و انسانی در عالم ادبیات کودکان و بزرگ‌ترها می‌گذارد.

عمه قصه و بزرگ‌ترها

از سال ۱۹۶۹ او مفسر سیاسی شد و به عنوان روزنامه‌نگار در این زمینه به کار حرفه‌ای پرداخت.

در ۱۶ مارس ۱۹۷۶ آسترید مقاله‌ای در روزنامه‌ی اکسپرسن، به صورت یک داستان کوتاه نوشت که در آن آمده بود که وزیر اقتصاد، ساده‌ترین کار حتماً شمرس اعداد را بلد نیست. همان روز قرار بود که وزیر دارایی سیاست



اقتصادی جدید را در پارلمان به بحث بگذارد. آسترید در مقاله‌اش متذکر شده بود که بعضی از شرکت‌های کوچک از جمله خود او ۱۰۲ درصد مالیات پرداخته‌اند. «سترنگ» سخنگوی مجلس در نطقش گفت: خانم لیندگرن قصه می‌تواند بگوید اما شمردن بلد نیست. این بهترین بهانه برای آسترید بود که به نوبه خود او را دست بیاندازد و بگوید آقای وزیر قصه می‌گوید اما شمردن بلد نیست. ادعای آسترید

اثبات شد و در آن سال دولت سوسیال دموکرات بعد از ۴۴ سال انتخابات را باخت. بعد از یک سلسله بحث و جدل با حضور نخست‌وزیر سابق «اولوف پالمه» ثابت شد که حساب مالیاتی غلط بوده و آسترید درست گفته بوده است.

عمه قصه، دوست حیوانات بود

خودش در این باره می‌گوید: من یک دختر دهاتی‌ام و به یاد دارم در دوره‌ی ما حیوانات چه آزاد بودند. در آن دوره گاوها همان غذایی را می‌خوردند که گاو باید بخورد و هورمون و گوشت نمی‌خوردند، اما شیرشان هم به اندازه‌ای بود که به همه برسد. قبل از انتخابات سال ۱۹۸۸ در مقاله‌ای در «اکسپرسن» نوشت: دولت سوسیال دموکراسی‌ای بود که کشاورزی را از بیخ و بن صنعتی کرد، بسیار مناسب بود که یک وزیر کشاورزی مهربان با احساس هم‌دردی و هم‌بستگی همه چیز را سر جایش برگرداند.

دولت به او گوش کرد و برای ۸۰ سالگی تولدش قانون جدید عدم آزار حیوانات و آزاد گذاشتن آنان را به او هدیه کرد. هر چند که هنوز هم به حیوانات آزار می‌رسد.

از ۱۴ نوامبر ۱۹۰۷ تا ۲۸ ژانویه ۲۰۱۲

روزنامه داگنز، هتد (خبرهای روز) در شماره‌ی ۲۸ ژانویه خود، به نقل از لارس لیندر، ژورنالیست، نوشت «قصه‌ی آسترید به پایان رسید.»

آسترید لیندگرن همیشه بوده است. به معنی دقیق کلمه و به ترتیب حروف الفبا او همیشه بوده است. تمام دوره زندگی‌ام او یا من بوده است. با وجود این که من چندین سال قبل از دهه پنجاه میلادی به دنیا آمده‌ام. «پی پی جوراب بلند» یک سال از من بزرگ‌تر. آن چنان بر من تأثیر گذاشت که حتا دوره جوانی‌ام هم از آن رنگ گرفت. پی پی الگوی من بود، این که قوی باشم، دخترانی را که احتیاج به کمک دارند نجات دهم. چیزی که در قصه‌های آسترید ویژه بود حضور وی در روبه‌روی من بود، آسترید مرا می‌دید.

واقعاً هم این‌طور بود، بقیه درباره سرزمین‌های رویایی، شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم، می‌نوشتند و آن‌ها را می‌دیدند. آسترید بچه‌های فراموش شده و یا بی‌سرپرست را می‌دید. او درباره و برای آن‌ها می‌نوشت. آن‌ها و فقط آن‌ها نه هیچ کس دیگری. در قصه بی‌ظنیش «نیلس کارلسون انگشتی» که کتابی شگفت‌انگیز است، پسرک تنها می‌داند، که پدر و مادر به خانه خواهند آمد، او می‌داند که تنهایی سنگین‌ترین و دردآورترین چیز است

هنگامی که تاریکی چترش را در یک غروب سرد پاییزی بر سر همه چیز باز می‌کند.

چندین سال پیش در یک مصاحبه تلویزیونی آسترید تعریف کرد که سال‌هاست خودش در رویایی زندگی می‌کند که در آن می‌بیند که چگونه بچه‌های خیابانی و تنها را نجات داده است.

دنیا در سوگ آسترید فرو می‌رود

از ژاپن تا آفریقای جنوبی، از روسیه تا آلمان، از نیویورک تا لندن، و هم‌چنین در ایتالیا، بلژیک، هلند و لهستان، بزرگ‌ترین خبر روز، درگذشت آسترید لیندگرن نویسنده سوئدی بود. آمریکا: کتاب‌های آسترید مورد توجه بسیار است از کاراکتر مستقل و شجاع پی پی استقبال می‌شود، و کتاب قصه پی پی جوراب بلند، در تمامی کتابخانه‌های دبستان‌ها وجود دارد. کتاب دیگر پرفروش او برادران شیر دل است که نه فوریت کمیاب شد و در روز پس از مرگ وی، یک نسخه‌ی قدیمی آن به قیمت ۲۳۰۰ کرون رسید.

روسیه: بزرگ‌ترین بازار کتاب آسترید را تشکیل می‌دهد. پنجاه میلیون از کتاب‌های او در این کشور به فروش رفته است. اولگا ماجوست، متخصص و منتقد ادبیات کودک در این باره می‌گوید: آسترید لیندگرن، قوی‌ترین و جدی‌ترین نویسنده ادبیات کودک در طول ۱۹۰۰ در سطح جهان بود.

آلمان: کشور آلمان دومین بازار پر فروش کتاب‌های آسترید است. بیست و پنج میلیون از کتاب‌های او در این کشور به فروش رفته و صد و بیست مدرسه و کودکستان به اسم او نامگذاری شده‌اند.

اروپای شمالی: نروژ، دانمارک و فنلاند هم در سوگ آسترید فرو رفتند. روزنامه نروژی «داگیلاوت» (ورق روز) نوشت: «تنها زنی که در جهان از پی پی قوی‌تر بود درگذشت.» روزنامه دانمارکی «برلینسکه» تیدنده نوشت: «ما همه بچه‌های دهکده شلوغیم.» یورون دونر نویسنده فنلاندی گفت: طنز نیروی عظیم قصه‌های آسترید است.

فرانسه: بسیار طول کشید تا پی پی را به عنوان سمبل نافرمانی بپذیرد. اما بعد از مرگش آسترید در این کشور تجلیل شد. فرانسیس بیگوت اوریسینی، نشر «هاچته»: آسترید لیندگرن به ادبیات نوین کودک در فرانسه خدمت بزرگی کرد.

ژاپن: علی‌رغم این که در ژاپن فیگورهای تکنیکی. کامپیوتری مطرح است، آسترید لیندگرن به دل بچه‌های ژاپنی راه یافته است. هیچ نویسنده غیر ژاپنی دیگری، به جز آسترید



● آسترید فقط قصه‌نویس کودکان نبود، او به‌راستی خودش یک کودک بود...

● آسترید درباره و برای بچه‌های فراموش شده می‌نوشت

آکادمی شود، که از پیشنهاد من هیچ استقبالی نشد.

پرفسور هستوره آن می‌گوید: «برای دریافت نوبل رقابت بسیار شدید است. نویسندگان بزرگ زیادی هستند که نوبل دریافت نداشته‌اند. اما من شخصاً برای او احترام زیادی قائم و او را نویسنده‌ی بزرگی می‌دانم و به‌طور واقعی او حدود سی سال پیش بزرگ‌ترین جایزه‌ی آکادمی را دریافت کرد.»

گفته می‌شود که سوئدی بودن او هم کار را مشکل‌تر می‌کرده است.

هم‌زمان با تولد ۹۰ سالگی‌اش، یوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد جایزه ملی‌ای را به آسترید در خانه‌اش تقدیم کرد که درست هم ارزش جایزه ادبی نوبل بود. هفت و نیم میلیون کرون.

طلا، اسپند و عود سوزاندن، جایزه نوبل و ... هیچ چیز ارزش قدردانی از او را نداشت. وقتی که باز هم جایزه نوبل را دریافت نداشت گفت: «بهتر، گرفتن این جایزه جز ایجاد مانع در کار من ثمری برایم ندارد.»

برای من پذیرش جایزه نوبل از طرف آسترید با توجه به معیارها و ارزش‌گذارهای کنونی عجیب‌تر می‌نمود، تا عدم دریافت آن. در دنیای کنونی شاید جایزه‌ها به هری پوترها تعلق بگیرد، نه به پی‌پی‌ها و امیل‌ها، راسموس‌ها و یوناتان‌ها و رونیاها!

پی‌نوشت:

● به آسترید لیندگرن در سوئد عمه قصه می‌گویند و خودش هم دوست داشته که به این لقب صدایش کنند. از روحیه شاد و کودکانه آسترید صحبت کردم، سال‌ها پیش برای انجام کاری به شورای فرهنگ سوئد مراجعه کرده بودم، «اریک اوستلین» یکی از مستولان آن‌جا که با آسترید رفت و آمد داشت (متأسفانه ایشان دو سال قبل فوت کرد) وقتی علاقه‌مندی من را به آسترید، به‌ویژه روحیه‌ی شاد و کودکانه او دید، برایم تعریف کرد: آسترید واقعاً شیطان است! می‌دانی هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شود چه می‌کند؟ به خواهرش زنگ می‌زند و صدایش را به شکل اشباح و ارواح فیلم‌ها در می‌آورد و می‌گوید: مرگ. مرگ آمده است. و دو سیره زن قاه قاه می‌خندند.

سوگواری از این موضوع سخن بگویند ناراحت باشد می‌گوید: آرتور لوندکویست، که به‌غیر از این مورد منتقد ادبی خوبی بود (رئیس آکادمی) به ادبیات برای کودکان اعتقاد نداشت و اساساً آن‌را شاخه‌ای از ادبیات به حساب نمی‌آورد. بنا به گفته‌ی او به کتاب کودک احتیاج نبود. و بچه‌ها باید از سنین کودکی شروع به خواندن کتاب‌های بزرگ‌سالان می‌کردند. او گفته بود «در دوره ما این‌طور بود و هیچ مشکلی هم به وجود نمی‌آمد» من فکر می‌کنم که نظر او به بقیه هم سرایت کرد. این کاملاً روشن بود که آسترید برای اعضای آکادمی در قیاس با سایر کاندیداهای دریافت نوبل نامزد جدی و مهمی نبود. او خارج از گود قرار داده شده بود. طبقاً هر سال از او به عنوان نامزد اسم برده می‌شود اما هرگز کاندیدا نشد. واقعیت این بود که آسترید اصلاً خوشش نمی‌آمد که عضو آکادمی سوئد باشد و من فکر می‌کنم و یقین دارم حتماً اگر جایزه به او تعلق می‌گرفت هم، آن‌را قبول نمی‌کرد.

«این‌گونه هدلوند» ژورنالیست روزنامه اکسپرس در این باره می‌نویسد:

«بعد از مرگش آکادمی سوئد از او تجلیل به عمل آورد اما هرگز به او جایزه نوبل اعطا نکرد، واقعیت این است که آکادمی سوئد از جمع نخبگان عمدتاً فرهنگی تشکیل شده است که دو سوم نماینده‌گانش بیش از ۷۰ سال دارند. امروز که آسترید در گذشته است اعضای آکادمی نمی‌دانند که چه بگویند.»

«گوتل والکویست»، مترجم در این باره می‌گوید: من نه پاسخ این سؤال را می‌دانم و نه می‌توانم درباره‌اش چیزی بگویم. آسترید هرگز به دنبال جایزه نبود. به چیزی که می‌گرفت راضی بود و حتماً از این همه جایزه دریافت داشتن خسته بود و این تشریفات را اضافی می‌دانست.» در مقابل این سؤال که آیا آکادمی هرگز از آسترید به عنوان نامزد اسم برده است؟ می‌گوید: تمام این پرونده‌ها محرمانه است، اما آسترید معرکه است او نه به آکادمی احتیاج داشت و نه به جایزه نوبل او. بهترین‌ها بود!

«لارس گیلن ستن»، نویسنده می‌گوید: «من شخصاً هرگز آسترید را برای دریافت نوبل کاندیدا نکردم اما یک‌بار پیشنهاد دادم عضو

در ژاپن این همه فروش نداشته است.

سوئد: اولین کسی که برای تشکر و بدرود با آسترید به محل سکونت او آمد، اولیور اولسون ۹ ساله بود. شاخه گل رزی در دستش بود و تعریف کرد: «من فکر می‌کنم ازدهای قصه برادران شیردل بسیار ترسناک است؛ اما عمه قصه با گفتن یک تیکه گوشت خوک به او ترس آدم را می‌ریزد.»

نیکول جینگبرانت کوچک‌تر از اولیور با دسته گلی به محل آمده بود که بگوید: بدرود او گفت: بسیار مهم است که همه چیز باشکوه و زیبا باشد. حالا که آسترید مرده باید با گل و شمع به یاد او همه چیز قشنگ باشد و اضافه کرد پی پی جوراب بلند قصه محبوب اوست برای این که قوی و بامزه است.

در میان دریای گل و شمع یک شیشه شربت و یک پاکت شکلات هم به چشم می‌خورد که بر روی آن نوشته شده: «اسم من ناتالی است و ۱۱ ساله‌ام تو بهترین نویسنده دنیا هستی و همیشه در قلب من جا داری.»

در پای مجسمه آسترید لیندگرن واقع در تپه ژوئن «یونی بکن» در استکهلم شمع و گل موج می‌زند.

خانه قصه و بازی این محل که تفریحگاه است و به‌طور معمول روزهای دوشنبه بسته است. برای کودکانی که به محل آمده‌اند باز است و در این محل مثل «ویمربی» محل تولد آسترید واقع در جنوب سوئد که شهر بازی پی پی جوراب بلند هم در آن واقع شده است، بچه‌ها به خواندن سرودهای آسترید به صورت کر مشغولند.

به مناسبت مرگ آسترید عزای عمومی در سوئد اعلام نشد، همان‌طور که جایزه نوبل هم به او تعلق نگرفت. ولی این‌جا به چنین مراسمی رسمی از بالا احتیاج نیست. در خیابان «دالا» در قلب شهر، میان مردم یک موتورسیکلت سوار توقف می‌کند موتورسوار را خاموش می‌کند و یک دقیقه دست به سینه می‌ایستد دوباره موتور را روشن می‌کند و راه می‌افتد به دنبال او ماشین سیاه رنگ حمل جنازه می‌آید، جنازه از در دیگری به بیرون برده شده است. آخرین سفر، ساده و بی‌تکلف و با غم مردم پر پشت، آسترید به آرامگاه می‌رود.

چرا آسترید جایزه نوبل دریافت نکرد

به این سؤال که در طول بیش از چهل سال و از طرف میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در مقابل آکادمی نوبل قرار گرفته بود، هرگز پاسخی روشن داده نشد. درست پس از درگذشت وی، «گوتل اوهلوند» عضو آکادمی و دوست آسترید، در حالی که باید پس از مرگ او، و در این لحظات